

شیخ علی متقی رحمه الله علیه شنیدن خبر قدم ایشان سابقه نسبت به شنائی که بواسطه اجابت ایشان داشتند پیش ایشان آمدند و مهربانانه نمودند و استدعای صحبت فرمودند و چون حسن خط و کتابت از ایشان مشاهده کردند گفتند که بیاید و اگر توانید برای ما کتابتی هم بکنید ایشان بمقتضای استغنائی ذاتی و بی نیازی که مساوان را و مجردان را میباشند در مجلس اول اجابت دعوت شیخ نکردند و گفتند انشاء الله تعالی نه بیستم تا نصیب حصیت در آخر باشد و فضل کمال و استقامت احوال حضرت شیخ اختیار صحبت نمودند و سابقا والد بزرگوار ایشان نیز وصیت کرده بود که اگر ترا توفیق سلوک راه حق دست دهد ملازمت شیخ علی متقی و امثال ایشان اختیار کنی راز صحبت فلان و امثال وی یکی از شیخان زمانه را نام بردند که بدعوت اساتذت و مشهور بود و پیرمیزنای و ایشان خط نستعلیق بسیار خوب می نوشتند شیخ بجهت آنکه خط نسخ قرآن و اشعار صالحان است از خط نستعلیق بر آورده بمشوق خط نسخ اشارت کردند و چون قوت دست در مرتبه اعلی بود اندک مدت خط نسخ نیز حسن صورت پذیر شد و کتابت تالیفات شیخ و تصحیح و مقابله آنها مشغول شدند و برای شیخ کتابت بسیار کردند بعدی که تصور آن از حیطه حصر خارج بود کتابی بود موازنه دوازده هزار بیت و در کتاب داستناخ آن استعمال میکردند در دوازده شب تمام کردند هر شب هزار بیت نوشتند با کتابت دیگر که در روز میکردند و اکثر ترتیب اصلاح توالیف شیخ بردست ایشان بود و در آن زمان در که معطر قحط سالی بود و احوال شیخ نیز بفقیر دفاقه میگذاشت و برای کس دیگر کتابت می کردند تا از آنجا چیزی بدست آید قوت ایشان در آن ایام آن بود که چند کبیر را با دینان که در آن زمان از آن بود میخریدند و در وی نمکی اندخته بر طریقه اچار نگاه می داشتند هر روز مقدسی از آن تناول میکردند و با لجه در اتباع شیخ خدمت و استرضای ایشان چندان کوشش میکردند که معنی قائمی فی الشیخ که میگونی آن باشند لاجرم نهایت ظاهری و باطن مخصوص شده و با نوار و اسرار و کمالات متصف آمده و نسخه کمالات بلکه عین ذات ایشان گشتند تا آنکه شیخ می گفتند که یکبار در راه خدا یا قیتم عبدالوهاب بود میفرمودند که چون شیخ ما را میروی ساختند اول از ما بتفضیل فقر بر عتقا قرار گرفتند و گفتند برین اعتقاد باشید و ما نیز هم برین عقیده ایم بعد از آن دست بیعت با دادند و با بدار صحبت ایشان تا شیخ در شهر حمادی الاولی سنه ثلاث و ستمین و تسعمانه بود و انتهای آن تا وقت فوت ایشان ثانی جماد الاولی سنه خمس و سبعین پس مجموع مدت مصاحبت دوازده سال باشد پس شریفان ایشان آن را در علم و شخصیت و چهار باشد و در وجهائمی ایشان چهل و چهار که مدت قاصت بکه معطر است یکسال بعد از آن

شیخ بجهت حق بعضی صلوات ذوی الارحام بکرات آمده بود همدان سال بکه عود فرمودند و حج آن سال  
 فوت شده مدت آمدن کلمتی از آنجا پنج پانزده شانزده روز بود و رفتن از آنجا پنج پهلوز و قریب این هر دو حال  
 در فایست مدت است که حکم فارق عادت دارد و اکنون در علم و عمل و حال و اتباع و استقامت و تربیت و تملیک  
 مریدان و افاده و اعانت طالبان و شفقت و مهربانی بر فقرا و غریبا و نصیحت خلق الله و برکت و عظمت  
 و ضارت و نورانیت و سایر ابواب خیر و ابرار حقیقی و خلیفه راستین و صاحب سر شیخ ایشانند و اهل حرین و مشایخ  
 بمن با هر هم حاضر او غایبا و از مشایخ مصر و شام هر که ایشان را دریافته است معتقد اند بر ولایت و علو شان ایشان  
 می گویند و علی قدم الشیخ ابی العباس المرسی تلمیذ قطب قرة الانام ابی الحسن الشاذلی و بعضی از مشایخ بمن  
 بجانب اهل حرین در تعریف حال ایشان نوشته بودند علیکم یا اهل الحرین بالشمعة المصنیعة من الله فیکم  
 فاختصیتموا به سید عالم مردی است از مردان این راه متفق علیه اهل بمن صاحب الاحوال است و له سان ل  
 فی الحقائق و التوحید بشوق ملاقات ایشان بکه آمد و اسیدان در آمدن نمود ایشان اذن ندادند و گفته و ستاد  
 که ملاقات القلوب اوقع ملاقات درها بیکدیگر پس است حاجت ملاقات جسمی نیست و وی همین کلمه از ایشان  
 راضی و خورسند رفت اسال که این فقیر غریب هندوستان میگردان اهل بمن میشنید که سید عالم مذکور در  
 موسم نیز قصد ملاقات ایشان دارد و روزی این حقیق در همین ایام غریب هند در خلوت خود نشسته بود و در بحر  
 کتابت میکرد مردی از علمای بکه شیخ علاء الدین نام که بعلم و صلاح ممتاز و مشهور است بر سر وقت این غریب رسید  
 و حال پرسید و گفت ایشان تکلیفون قلت هذا خرب البحر اکتبه لا قرأه فی المركب عند کوب البحر قال اهل کلم فاجابة  
 من احد قلت نعم اری ان استخیر من الشیخ عبد الوهاب المتقی قال کلم بالشیخ عبد الوهاب معرفة قلت انانی خدو شد  
 قال بشری کلم بان حکم بر و عملکم مقبول پرسیدم کیف ذلک یا سیدی گفت سارت بلاد الیمین و ادرکت مشایخ  
 و فقراره فوجدتهم کلهم متفقین علی اشارة علیه و الاخبار بانه قطب مکة و فی دقة و طریقه ایشان در باب کتب  
 حقائق و توحید مثل فصوص و امثال آن توقف و تسلیم است اینها را درس نگویند و بدان اشتغال نکنند و  
 و انکار هم نکنند و بدنگونید و چنانچه عادت فقهاست به طعن و تشنیع پیش نیاید میفرمودند که اول باید که اعتقاد  
 خود را ظاهر او باطنا با اعتقاد اهل سنت و جماعت است سازند و را سخن گردانند و بعد از سوخ این عقیده  
 از هر چه ایشان گفته اند و نوشته اند نیز محروم مانند کتب ایشان را که در حقائق و اسرار نوشته اند نیز مطالع  
 نکنند و آنچه شکل شود از آن بگذرند و در مانند و ظلمان را بخود راه ندهند نه آنکه اعتقاد را ابتداء از همین کتب

راست گفتند و از هر کس هر چه بشنوند تا بحال شوند میفرمودند باید که هر چه بشنوند اگر چه سخن باطل باشد زود  
 بانکار و تعصب پیش نیاید اول خود بشنوند که چه میگوید و بفهم سخن نیک درینند که قائل آن چه مقصود  
 دارد بعد از آن اگر تواند از موافق حق سازند و اگر ندر و گفتند و اگر این را نتوانند از سر آن بگذرند و خلل در عقیده خود  
 بینند از روی کتابی را ذکر کردند که نام وی انسان کامل است فرمودند که آن کتابی است در حقائق و توحید  
 بر طرز کتب شیخ این عربی تصنیف شیخ عبدالکریم حلبی که در عدن بوده اند از ستاخرین مشایخ مین جامع علم و  
 حال بعد از آن سخن در تعریف این شیخ عبدالکریم کردند و فرمودند که ایشان تفسیری نوشته اند و بر اسم الله اگر  
 از جم نوزده مجلد نوشته بعد و حرف وی بر هر حرفی مجلدی دوسه از آن دیده شده است شگرت علوم کرده اند  
 بعد از آن فرمودند اما در وی زهر است آن را شکر اندود کرده اند اگر از آنها پرهیز توانند که مبارک است الا احوال  
 ضرر غالب است و میفرمودند که هر چه شرط سلوک این راه آن نیست که در اول عقاید توحید جوید و گفتند و چه می که در خصوص اشغال آن بگردد شرط  
 راه است عمل با صفت متفقون با عقاید اهل سنت جماعت بعد از آن وقتی در جای خود باشند که آن در باطن چیزی در خود باشد میفرمودند که  
 هر که بر اینند که بکلمه سلام قرآن بکنند و در هر روز میکنند از وی اگر اشغال این کلمات چیزی صواب شود معذور دارند و تکفیر و  
 تشنج نکنند و نسبت با آنها نکنند اما اگر این چیز را نداشته باشند در این سخنان بگویند و احوال مستور او را با قطع شکر  
 باید بود و در طریقه ایشان در سماع نیز نزدیک همین طریق است از مرید و به تعجیل آن راضی نیستند و بر فعل مشایخ  
 شکر نه این فقیر عرض کرد که در دیار این رسم سماع عجایب متعارف شده است و اگر کسی از وی اجتناب کند و  
 براه انگار رود و او را تمام خلق مخالف باید شد و همه مردم بوی از ممر آن بدیشوند و مخالفت مشایخ او را اہتمام کنند  
 کسی چه کار کند فرمودند اگر اجماعاً با یاران موافق و اهل معنی بهم سرگامی غزلی با بگری شنیده شود باکی نیست عرض  
 کردم که آنها اجتماع کنند و اهل فناء اهل فاسق و صالح باز هر جنس مردم صحیح شوند و چنین در چنان کنند بان و چه می که  
 در دیار همدستان مشاهده فرموده باشند این چه حکم است فرمودند این چنین خود اصلاً جائز نباشد و نباید  
 کرد و اجتناب از آن از واجبات وقت طالب حق است در بی صورت قطعاً ساهله و مسامحه نکردند و ایشان اکثر  
 مدت عمر مجرد بوده اند و در زمان شیخ هم وضع تجویذ گزاینده اند و تزویج نکرده اند بعد از ایشان که سن شریف  
 با مین چهل پنجاه بود تزویج کردند و پیش از تزویج هر چه از فتوح با از وجه کتابت بهم میرسد همه صرف فقر او در وقت  
 میکردند و عهد کرده بودند که هیچ چیز نگاه ندارند مگر آنچه ضروری باشد از جامه بقوت و کتب اما الا ان حق اهل و  
 عیال مستخدم میدارد و جانب ایشان را حجت است و با وجود آن در تفقد احوال عیال و غمخواری فقرات تقصیر میکنند

پشت پناه عربی میهند و در کمال ایشان از طعام و جامه و نقد مدد میکنند خصوصاً قاصدان زیارت آنحضرت اعلیٰ علیه  
 و سلم بجمع وجوه در تهیه سباب سفر ادا و اعانت میفرمایند و میتوان گفت که درین زمان بدانش ایشان در علوم تشریح  
 اکثر کسی نخواهد بود قاموس لغت مبالغه می توان گفت که گویا همه یاد داشت و نقد و حدیث تیر همین حکم دارد و مبادی علوم  
 عربیت نیز زیاده از نقد کفایت است ساهبا در حرم شریف درس این علوم گفته بودند اکنون که عارضه ضعف بصارت  
 ظاهر حادث شده هم در منزل خود مشغول میباشد اگر بعضی اوقات از درس خالی می شدند بمقابلہ کتابی که در تصحیح و  
 مقابله آن عموم نفع باشد مشغول میشدند مثلاً کتابی نادر و قلیل الوقوع کثیر النفع میبود بسبب عدم تداول از حیلہ  
 صحت عاقل گشته اصول نسخ آنرا هم امکان بهر سبب در صورت تصحیح میدادند و در تحقیق سخن بسیار که مینمایند  
 آنچنان که طالب سائقی تام حاصل آید بی آنکه تشوق سانی در میان باشد میفرمودند علم بمنزله غذاست که همیشه  
 احتیاج بآن باقیست و نفع آن عام و ذکر بمشابه دوا که گاه گاهی بدان علاج باید کرد طالب را ناچار است که بعد از  
 هر چند گاه خلوتی بقصد تحصیل فایده قلب و حضور خاطر اختیار کند خصوصاً در ایام فاضله مثل عشره اخیر از رمضان  
 و عشره ذی الحجه و اشغال آن و بزرگ و لغوی خواطر مشغول باشد اما اشتغال علم و تعلم و تدریس آن دائمی است عرض  
 کرده شد که مشایخ فرمودند که طالب باید که علی الدوام در ذکر باشد فرمودند که هر که با عمل خیر مشغول است دائم ذکر  
 است نماز گردن ذکر است و تلاوت قرآن ذکر است درس علوم دینی ذکر است و هر چه عمل خیر است ذکر است این  
 دائم است و اما آنکه تعلیم و تعلم سائر کتب کند و از همه کارها بازماند و خلوت اختیار کند و بزرگ مشغول شوند این حکم  
 علاج دارد که گاه گاهی بکنند و در ابتدای کار چون علت تو نیست لاجرم علاج بسیار باید کرد و اکثر خلوت باید  
 بود و ذکر باید کرد و میفرمودند که روش سلف متقدمین همین است که تشبث با انواع اعمال خیر و تهذیب اخلاق  
 و نشر علوم میکردند میفرمودند که علم از آن قبیل نیست که بچکس تبرک آن فرمایند سعی و تصحیح نیت باید کرد و روش  
 در پیش از خدمت ایشان بر سید که نماز گردن بهتر است یا ذکر کردن فرمودند نماز گردن هم کاری بزرگ است  
 و لیکن بکثرت ذکر اتصالی و اتحادی حاصل میشود که آخر بقنای حدیث می کشد عرض کرده شد که فناء و حدیث چه میباشد  
 فرمودند آن لذتی است بچشیدن تعلق دارد و مطلوب حقیقی جمیع طالبان این آه ادراک همان لذت است و هر کس که در  
 عمر خود یکبار آن لذت چشید دیگر تازنده است ذوق آن باقی است عرض کرده شد که طریق دعوت که بعضی در ایشان  
 میکنند چه حکم دارد از طریق دھول است پانہ فرمودند که شاید باشد لیکن اهل دعوت اخلاق ایشان مہذب میباشد  
 ایشان اکثر کج خلق میباشد ایامی خلق نتوانند کشید هر که با ایشان بیاشد زود در مقام مکافات دومی شوند و حمد و

درین راه تہذیب اخلاق و تمکل ایذا و بلا می خلاق است فرمودند شیخ ما را نیز لایق طریق معمول نمودار  
از جای اجازت سیغی بود سند عالی دہشت و شیخ را نبود در وقتیکہ بفقیر اجازت علوم شریعت و طریقت  
میدادند اول اجازت سیغی را از فقیر گرفتند بعد از آن فقیر را اجازت آن دادند تا این فقیر از جانب ایشان مجاز مطلق  
و خلقت کل باشد میفرمودند کہ این کیفیت علیہ ذکر و بعضی اوضاع و انواع ذکر کہ در ایشان میکنند اگر چنانست می  
در سنت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم نیست اما از مستحبات شاخ است در اصل کلامی کہ ذکر و احترام ذکر از برای آن کار است  
و غلج آورد و موثر است و اصل ذکر ہمین لا الہ الا اللہ است و انواع دیگر را تاثیر بہین است لفظاً او معنی او تصور میفرمودند  
کہ در ذکر الفاظ تمام باید گفت و درست بر آورد با مدلا در نغی و اظہار حروف با و در جانب ثبات نیز در اسم جلالہ مد  
می باید بر آورد و اظہار ہر دو نامی باید کرد و بعد از غلبہ شوق و استیلائی ذکر ہر طور کہ بر آید باید گذشت آنجا معذرت  
مطلوب در انوقت شوق و غلبہ ذکر است فرمودند کہ سبب در ماند ذکر آہ و امثال آن کہ میکند ہمین طور چیزی است  
کہ جماعت از مریدان شیخ را در وقت غلبہ حال در استیلائی ذکر دیدند کہ این چنین میکرد و دیگر ایشان سنگر فتند ہمین  
را دستور ساختند عرض کردہ شد کہ ذکر خفی کہ میگویند چہ معنی دارد فرمودند ذکر خفی معنی ذکر می کہ آہستہ گویند کہ  
نقود معنی خفی این است عرض کردہ شد کہ بعضی میگویند کہ ذکر خفی آنکہ زبان را در آنجا دخلی نباشد بلکہ میگویند کہ  
قلب سا نیز از آن خبر نبود ان صیبت فرمودند ان حکایت دیگر است بالفعل معنی ذکر خفی است کہ تنها از خلق بگویند  
و آنکہ مرتبہ ذکر اسامی نفس است ازین کہ تر نباید چنانچہ قرات در نماز و اما آنکہ در دل بگویند آن یاد کردن خدا است  
ہمین و خدا آن ہم امری است محمود و لیکن نزد اطفال ہر آواز ذکر ہمین اعتقاد و طریقہ ایشان در ستر احوال کہمان  
سپرد و قریب در کلام بجزی است کہ ہرگز نامہم سخن از حقائق یا از خصوصیت احوال خود از ایشان سرنیزد و اگر  
تقریب کلی شود ہمان مقدار بگویند کہ ضرورت باشد و در حال معنی و کفایت کند چون این فقیر را بشاہدہ انوار شریف  
و اسامی فضائل ایشان نسبت بندگی بخدمت ایشان حاصل شدہ مکرراً الحاح کردہ شد کہ گاہ گاہی از بعضی احوال  
ما اخبار خود مشرف و مستفیدی ساختہ باشند پس گاہ گاہی بتقریبی و مناسبتی کہ در اثناء سخن پیدامی شد چیزی از  
مفکر میکرد و اول چیز کہ بعد از عرض این سخن از خدمت ایشان پرسیدہ شد آن بود کہ عرض کردہ شد کہ این فقیر در تمامت کار بعضی  
شاخ فقر امین این چنین شنود کہ نسبت بشاہ فرید ہند کہ عظیم الشان و اعیان العیال لاری حقیقت این سخن صیبت ہم کہ در مذکور شد چنان  
کہ ایشان بیگویند خداوند کہ ایشان را کجائی نیند بجلد آن ذکر مناقب شیخ ابوالعباس شروع کردند فرمودند کہ ایشان ہمیشہ شیخ ابوالحسن را در  
و ہمین عطا حسب الحکم شاگرد ایشان تصنیف دارد و اسمی بلطائف المشرفی مناقب شیخ ابوالعباس علی الحسن بسیار بزرگ

بوده اند وقتی با دوشاد وقت ادرحق ایشان اعتقاد درست نبود بقصد امتحان لغوی دروغ ایشان را همان  
 ساخت و دو نوع طعام بخت یکی از جنس باکولات مثل گو سپند و مرغ و مانند آن دیگر از جنس محرمان مانند سگ  
 و گربه و امثال آن و بعضی از ندای خود گفت که دو صف از مردم بهشتانی شیخ و فقرای ایشان یکجا نباشد پیش ایشان  
 این طعامهای حرام بهی و مردم امر او سپاهیان را جایی دیگر پیش ایشان طعامهای حلال بهی و علامتی و تیزی  
 در ظروف و او آن قرار داد تا مشبه نشوند شیخ را در عین مجلس این معنی نکشود شکر فاست و استین مالیدند و  
 امروز خدمت خلق آمد خواهیم کرد و این طعامها را پیش ایشان خواهیم کشید طعامهای حلال امیگر گفتند پیش  
 فقرای نهادند حرام را پیش امر او این آیت می خوانند الخبیثات الخبیثین الخبیثات الخبیثات الخبیثات الخبیثات  
 والطیبون للطیبات یا دوشاد از بدگمانی خود توبه کرد و در پامی شیخ افتاد درین مجلس همین مقدار حکایت از شیخ  
 ابو العباس مرسی فرمودند و زیادت در جواب فقیر نگفتند فقیر را انتظار آن در خاطر بماند تا بعد از مدتی بی سابقه  
 فرمودند پارسال بشما حکایتی گفته بودم باید شما باشند حکایت تمه دار که در آن وقت گفته نشده بود و آن  
 حکایتی که پارسال گفته بودیم این بود که نور محمد حسن نام مردی بود از خادمان مولانا محمد طاهر بهی که بجهت خدمت  
 از خدمات ایشان در آن حیات شیخ بکه آمده بود و بعد از اعتقاد و محبت که مولانا مذکور را بخدمت شیخ بودیم در پام  
 ایشان خلوتی گرفت آنجای بود درین اثنا وی بیمار افتاد و بیمار می سخت شده گاه گاهی عیادت او میکردیم شب  
 آن سرور را صلی الله علیه وسلم در خواب می بینم که میفرماید درک هذا الرجل فبینه اشارت با تیر می کنند که وی را  
 در بابت دستگیری کن بیدار شدیم و بر فاستم و پیش آن بیمار رفتیم چه بینیم که در حالت نزع افتاده است و بر بستر  
 می نشسته است و از قرآن و ادعیه و اذکار آنچه مناسب است بود بر خواندیم وی این آیت را خواند و بیشت الله الذین  
 بالقول الثابت و جان بحق تسلیم کرد و از خواندن او این آیت را نشانی میببینم قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که  
 فرموده بودند ثبته یا فتم روز دیگر بر قبر او رفتیم و فاتحه خواندم و هم نزدیک قبر می بخواب فتم می بینم که نشسته است  
 چون ما را بیدار پیش ما آمد و گفت که حق تعالی بیکت تبیثت شما را از شر دسوس شیطان که در وقت نزع داخل  
 کرده بود نجات داد مرا قریب بخانه شیخ رحمة الله در بهشت خانه تعیین کرد این معامله را بخدمت شیخ عرض کردیم و  
 شیخ رحمة الله نیز در مجلس حاضر بودند هم شیخ و هم ایشان گریها کردند این حکایت بود که پارسال بفقیر گفته بودند  
 امر فرمودند که این حکایت را تمه بهست دان این است که این مرد که او را در خواب دیدیم گفت که بیاید و بر  
 منزل بکنید در خانه او رفتیم دروازه بلند بر آورده اند در آمدیم و از وی بدر دیگر در آمدیم خانه دیدیم مرفرف

و منور و متعالی و مکلل بچوهر و لاکه چنانکه تعریف خانهای بهشت کرده اند بعد از زمانی رخصت گرفته برآمدیم  
 و سی تا بیرون برسانیدن ما بیرون آمد چون بیرون آمدیم مردی دیگر را دیدیم بسیار کرامت و ولایت و عظمت  
 پیش آمد و سلام کرد و تود و نمود و التماس فرود در آمدن کرد گفتیم که ما بشما آشنایستیم و شما را نمی شناسیم در خانه  
 چگونه در ایام گفت و ایشا ما اگر چه بظاهر بیکدیگر آشنایستیم ولیکن میان ما و شما نسبت اتحاد و یگانگی است شما را  
 ناچار بمنزل ما باید رسید پرسیدیم که نام ملازمان چیست گفت نام فقیر ابو العباس مرسی پس بدون خانه رفتم این خانه با  
 خوبی آن خانه اول بود که آن مرد در پشت تر صبح وی از لالی بود این از یوا قبت موصی برای ما تعین کردند و فرمودند  
 که این جانی است شما بجای ما بنشینید و صاحب مقام ما باشید بعد از آنکه از آن خانه برآمدیم خانه دیگر دیدیم همان  
 خانهای سابق موصوف در روی بندگی شیخ علی متقی نشسته اند و آنها را و جد اول مختلف در صغر و کبر جریانند اشارت  
 بنهر میکنند و میگویند که این جامع کبیر است و بهتری دیگر که این جامع صغیر و بجدولی اشارت می کنند که این فلان  
 رساله است و بجدولی دیگر که این فلان همچنین کتب در سائل خود را نام می برند و هر یکی را بهتری و جدولی تعین می  
 بعد از اتمام این مقام فرمودند که این بود آنچه ما را در باب شیخ ابو العباس مرسی نمودند شاید که بعضی از فقرای مین ایام  
 برین واقعه اطلاع نموده باشند ما مثل این معامله نموده و بر این کار اطلاع داده و ایشان با اهل حرمین خیر کرده و لیکن  
 ما هیچکس این واقعه را نگفته ایم امروز بعد از سی سال بشما گفتن این حکایت ضرورت افتاد سخن در ملاقات خضر افتاده بود  
 فرمودند که یکسار در صغر من همراه والد خود بتقریب بعضی حوادث که در دیار منند و حدیث یافته بود در بیابانها  
 و راه گم کرده بودیم و هیچ چیز از جنس طعام و شراب همراه ما نگرنگی با غلبه کرده چنانچه علوت اطمان باشد که دیدیم و الله که آری میگویند  
 که صبر کن طعام در پیش است ولیکن اینها در نفع الم جمیع فائده داشت بدین حال شب آمد از جهت ترس و شوکرگ بزرگای درختی برآید  
 شب را دیدیم صبح می بینیم که قریب آن درخت چشمه آب شیرین بود و در آنجا آن چشمه نشسته ما چون دیدیم و قرص گم از بغل ما بگذرد  
 با داد و هم نزدیک آن موضع بقریه دلالت نمود آن ترصهارا خوردیم و بدان آب شیرین سیراب شدیم و راه قریه  
 گرفتیم چون در آن قریه رفتیم و آسوده شدیم باز شوق دیدن آن مرد و آن چشمه غالب آمد و زیر آن درخت آمدیم  
 نه آن چشمه در آنجا بودند آن مرد حیران ماندیم گویا که آن مرد خضر بود که در آن بیابان از برای امداد و اعانت  
 ظاهر شده بود و الله اعلم وقتی سخن در استدراج افتاده بود و فرمودند که فاستقان و مبتدعان را نیز توفی و تصرف  
 میدهند که بدان جذب قلوب عوام الناس میتوانند کرد و آنها را که در دین و شریعت قدم را سخندانند از جایند  
 و موافق این حکایتی از سرگذشت احوال خود فرمودند که وقتی در ایام مسافرت در شهر که از دیار طیار افتادیم قاضی

شهری مردی بود شافعی فاضل و صاحب علم که با درویشان و مسافران درنده پوشان سری دشت مارا چون نیز درین لباس دید پیش ما آمده و نشست و صحبت دشت از وی پرسیدیم که در شهر شما مردی باشد از جنس صلحا و فقا که بادی صحبت توان دشت گفت مردی هست از اهل باطن که اکثر مردم شهر معتقد او هستند لیکن چون در ظاهر کتاب بعضی نواهی الهی میکند با بادی خواهش نیست روز دیگر بر نشانی که قاضی داده بودید آن مرد بر شستم دیدیم که بر مکانی مرتفع جامی ساخته است و دو سگس دیگر نیز بادی در آنجا ساکن اند جماعه از مردوزن نشسته است ما چون در آمدیم خوشحال شد و مر جایی گفت بعد از ساعتی پیاله در میان آورد و شراب خوردن بنیاد کرد و ما را نیز اشارتی کرد که بخورید ما گفتیم این حوام است خوردنی نیست هر چند بالفکر و امتناع ما بیشتر شد گفت بخوری پیمین ترا چه کنیم آخر از پیش او مخزون و معنوم بر خاستیم و پیش باران خود آمدیم طعام حاضر بود خوردن خوش نیامد همچنان بخواب رفتم و با پیچگی از اصحاب آن قصه اور میان نیاوردیم در خواب منی بینم که بستانی است لطیف پر اشجار و فواکه در عیون و انهار زیاده بر اینچه تصور توان کرد و در راه وی خارها و مخنها و شدتها که وصول بدان متعذر است همان مرد پیاله شراب در دست پیش ما می آورد و میگوید که بخور من ترا درین بستان میرسانم در خواب نیز از کتابان استماعی و ابائی دست میدهد که در بیداری دست داده بود و بعد ازین میان بیدار شدیم و لا حولی گفتم باز خواب برود همین حالت در خواب دیده شد بر خاستیم و التجالبر و کائنات صلی الله علیه و سلم آوردیم و استعانت بدانحضرت نموده متوجه شدیم این بار در خواب بینم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم حاضرند و من نیز در خدمت ایستاده عصای در دست آنحضرت است ناگاه آن مرد مبتدی پیدا شده است آنحضرت عصای بجانب من انداخته اند و وی بصورت سگی گشته از پیش آنحضرت گریخته است ناگاه من فرمودند که وی گریخت دیگر درین شهر نخواهد بود از خواب بیدار شدیم و وضوی تازه بر آوردیم دو گانه شکر بگزاریم و بجانب منزل آن مرد روان شدیم دیدیم که بیچ آفریده در آنجا نیست او خود پیش از آمدن گریخته بود مردم گفتند که چند ساعت شد که خانه را در آن کرد و درخت اقامت ازین جا بر بسته رفت و السلام وقتی در عبادت شرح مکرر شد العارفون الواصلون بعین الحقیقه علی بساط الجذب و السلوک او غیره عرض کرده شد که غیر جذب و سلوک نیز طریق وصول میباشد با آنکه ظاهر از کلام قوم انحصار درین دو طریق مفهوم میشود فرمودند تو آنکه باشد زیاده برین معنی نگویند و فرمودند که ما را در ابتداء حال اقمه پیش آمده بود یکی نظر بکنند و تامل نمایند که آن داخل کدام قسم است در احمد نگر و کن در باغی نشسته بودیم و چندی از فقرات نیز همراه ما بودند و چندی



بهر سینه بود و باران بهی آن مشغول بودند ناگاهی شخصی از دور نمایان شد و بجانب ما متوجه گشت بنحاطر رسید  
 که اگر آن مرد بیاید اول تکلیف کنیم که همراه ما طعام بخورد چون نزدیک شد گفتیم اگر بنشینید طعام در راه  
 هست لقمه چند تناول بکنید بجز این گفتن بر میسر نگرفت آنچنان بر میسر نگرفت که وحشی از جنگل بر میسر  
 این ادای آمدن او در میدان و درختن او در دل تاثیر کرد و نبال او ما نیز دیدیم هم در میان درختان این  
 باغ غائب شد هر چند تخصص کنیم بنظر در نیامد چون نا امید شده بر گشته ناگاه دیدیم که در اصل وحشی  
 که شاخهای او بر زمین افتاده بود برآمده بود پنهان شده نشسته است خود گفت چه میبینید و کرامی جویند  
 گفتیم شما را می بینیم گفت باری پیش ما بیایید رفتیم و نشستیم گفت بگوید الله شش مرتبه یا هفت مرتبه تکرار  
 هم شریف کردیم چیزی از نور غیب نمایان شد حالتی در گرفت که از خود فرستیم و بی شعور افتادیم همچنان که  
 قبیل موت از خود بیرون باز خود آن مرد گوش در گردن ما را ساس میکرد تا بعد از زبانی با قاتل آمدیم اما چندان از  
 وجود آن حالت متاثر شده بودیم که تا چند روز بحال خود نتوانستیم آمد و اثری عظیم در ذات خود احساس کردیم  
 وقتی دیگر سخن در ذکر جوگی جنگ در ریاضت و تصرف ایشان افتاده بود فرمودند در ایام سیاحت ما را با یک جنگم  
 صحبت و تصرف ایشان افتاده بود بنهایت مشغول مراض بود و خوارق عادات می نمود می گفت که من قلعه  
 می بینم از طلا و مرو می گویند که اگر چنین و چندین ریاضت کنی ترا درون این قلعه در آیم و مردم شهر تمام ازین  
 مردم زیارت می آید و مبلغها و طعامها می آوردند و می هیچ از آن مبلغ انعامات نمیکرد و از آن طعام  
 نمی خورد ما بادی از دین اسلام سخن میکردیم بسبع رضای شنید و در دفع و انحال آن خیال کردی صورت  
 قلعه از طلا می دید متوجه شدیم آخر منافع و مضمحل شد چند گاه چنان بود که کله میگفت و بکار جوگی گری خود  
 نیز مشغول بود در آخر مسلمان خالص شد و بر دست ما توبه کرد و مرید شد وقتی دیگر بتقریب ریاضت در میان  
 و ترک سوال و عدم انعامات بشهوات طعام می فرمودند که چند گاه قوت ما آن بود که باری میرفت و استخوانها  
 ما کار آمدنی که قصاصان می برتاقتند برداشته می آورد و پاره از گاه گندم که در میان کشتزار با افتاده بود  
 می آورد آن استخوان ما را میگویند آن گاه رفته و پاکیزه می کردند و در میان دیک کرده در آب میچوشانند  
 و هر کدام کاسه از آن صاف کرده می خوردند بعد از چند روز مردم شهر گاه می شدند و طعامها می آوردند و دیگر  
 از آن جا انتقال میکردیم و هائی دیگر میرفتیم و زیادت بر سه روز قیامت نمی کردیم و حکایتی دیگر است هم ازین  
 باب که فقیر از یکی از یاران ایشان شنیده است که میگفت یکبار می در ایام محط در مسجدی با یک یار دیگر نشسته

در یک گوشه مسجد ایشان مشغول بودند و گوشه دیگران یار و یگردداده بودند که با یکدیگر سخن گفتند و از کسی  
 طعام نطلبند بستی روزی بین حالت گریخته بود که بیچ چیز از طعام نخورده بودند شخصی طوا فروش طعام  
 در میان این دو کس می نهاد و میرفت بیچ کدام از ایشان آن طعام را نخورد چون کر شد دیگران مرد مملوک  
 نقره میکرد و در دهان ایشان می نهاد و نخوردند و این حالات مذکوره در زمان سیاحت ایشان بود که هنوز  
 بکه مخطبه نیامده بودند مدت عمر ایشان دوازده ساله شانزده سال بودند و با بست ساله بوده اند که  
 بکه تشریف آوردند و شیخ علی متقی صحبت داشته اند و هزار روزی این فقیر رسید که با وجود این ریاضات و حالت  
 و کاشفات و تصرفات که همه ناظر در کمال و تمام اند و پیش از صحبت شیخ وقوع یافته پس آنچه بر ملازمت ایشان  
 موقوف بود در صحبت ایشان حاصل شد چه بود فرمودند ما هر چه داریم بیکت ایشان و فیض ایشان است  
 بعد از زمانی گفتند که دین ما شریعت ما با ایشان مقرر مستقیم ماند در زمان سابق احوال مختلف و احوال متنوع پیش  
 آمد خداوند که در آخر کجای افتادیم اگر کدام وادی سر بر یکشیدیم بصحبت ایشان طریقه دین ایمان و اتباع  
 شریعت استقامت یافت اصل کار و آخر مقامات همین است وقتی سخن در اتباع آنحضرت و استغراق محبت  
 وی صلی الله علیه و سلم افتاد فرمودند یکبار می می بینم که بالای قبه تشریف حضرت کائنات صلی الله علیه و سلم  
 بر آمده ایم و قبه از بالا شش شده و پاهای آن شش بر موضع قبر تشریف افتاده و در درون آن در آمده محو و مٹا شده  
 گشته ایم بعد از آن قوتی پیدا شده که از مشرق تا مغرب گرد و حیح آفاق عالم بر آمده ایم و بدن این واقعه در  
 زمان حیات شیخ بود ایشان فرمودند که تعبیر این خواب آنست که صاحب آن در اتباع آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 کامل آید و در محبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم مستغرق و فانی گشته بصفت بقای با الله متصف شود و وقتی سخن  
 در آوردن عمره جبرانه که موضعی مشهور است بر سافت یکم حله از که معظله و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وقت  
 غنایم چنین در آنجا اقامت فرموده عمره بر آورده بودند افتاده بودند اگر آنجا برودید از مقام نزول آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 که در جیل است فانی نباشد آن مقام ایشان از تعیین فرمودند و فرمودند اگر قصد بابت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آنجا  
 میسر است فرمودند وقتی با در آنجا خواب نته بودیم هر بار که چشم بهم می آمد جمال آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نظر بود شاید که  
 از صد بار تجاوز در درون یکدیگر و باس بلکه کمتر شرف شده باشیم و ایشان باین عمره بسیار می رفتند و ما هم و با علی برهنه می رفتند

شیخ عزیز الله متوکل

پیر شیخ با جن است که پیر شیخ علی متقی است رحمة الله علیه بنایت نفرد توکل داشت چون شبی بر چه رخا

داشتی آنچه از قدر حاجت زیاده بودی بر همسایه قسمت کردی تا آنکه آب فرو نیز بهمان مقدار گذشتی که بر سر طهارت  
 نماز تجمیع ضروری بودی و اغنیای را به مجلس خود راه ندادی روزی یکی از اغنیای حاضر از بعضی اولاد وی انعام  
 زیارت کرد فرمود اگر بیاید در صف ثعال با فقرای دیگر یکجا نشیند مانع نیست وقت نماز شام بود که آن تو آنگر  
 بخانه شیخ آمد دید که در خانه تاریک افتاده است چیزی در خانه نبود که روغن چراغ بخورد با پسر شیخ گفت که سبک  
 روغن چراغ بفرستم خرج کنند اگر تمام شود اعلام فرمایند تا دیگر فرستاده شود روز دیگر چون شیخ مشاهده کرد  
 که چراغ بسیار گرد خانه افروخته اند فرمود این همه چراغ از کجا است حقیقت حال آبادی موصوفه شدند رضی الله  
 عنان تو آنگر سامع کرد که دیگر روغن چراغ بفرستد آنچه حاضر بود همه را بفرستاد مسکین قسمت کرد مسکن ایشان در  
 برمان پور بود و در احمد آباد نیز بعضی از اولاد ایشان توطن داشتند رحمه الله علیه

مخدوم جو

قادر و شهر پر که از دیار کن ست می بود بزرگ بود نهایت حسن ضعیف مستعد متبرک دعای همت و عظیم نشان با اغنیای بسیار  
 اتقات بود از خلق مستغنی حضرت شیخ عبدالوهاب میفرمودند که ایشان از رعایت ضعف طاقت ایستادن نبود و لیکن که حکم استند  
 و اکثر شب می نعل می استایند می در می زدند که وی از عالم شیخ ما بود در استقامت دین در رعایت تقوی بسیار ایشان صحبت بود  
 نزدیک بود که دست انابت با ایشان اده شود و لیکن نصیبه با پریشانی ابراع یافته بود و فای ایشان در او نامه عاشره باشد علم

میان عیاش

در بیوج که از بلاد مشهوره گجرات است بودند از خواص عباد الله و صدوق خیر الناس من نفع الناس میگویند  
 که از هر چیز و هر جنس که مردم را بدان احتیاج افتد ایشان نگاه میداشتند و مردم خیر میکردند چه از زر و جامه  
 و اغذیه و ادویه و کتب و اسباب آلات همه در خانه ایشان بود و افضل اعمال ایشان این بود و با وجود آن  
 عالم و عامل و متقی و متبع بودند حضرت سیدی اشخ عبدالوهاب میفرمودند که یکبار می آن حضرت را صلی الله  
 علیه و سلم در خواب دیدیم پرسیدیم که یا رسول الله من افضل الناس فی هذا الزمان فرمودند افضل الناس میان  
 عیاش ثم شیخ ثم محمد طاهر رحمه الله علیه اجمعین

میان محمد طاهر

در بین گجرات بوده از قوم پوره که در آن دیار ندی حق سبحانه و تعالی او را علیه افضل داد و بجز این شریفین نیست  
 و علماء و شایخ آن دیار شریف را در یافت و تحصیل و تکمیل علم حدیث نمود و با شیخ علی متقی رحمه الله علیه صحبت

دهشت و مرید شد و باز او پر کلت و کرامت بوطن اصلی خود نمود و بعضی بدعتها که در آن قوم شایع بود از آن کرده  
سیان اهل سنت و بدعت این قوم تمیز و تعریف نمود و در علم حدیث تالیف مفیده جمع کرد و از آنجمله کتابی است  
که شکل شرح صحاح ست مسیحی مجمع البحار و رساله دیگر مختصر سیمی معنی که تصحیح اسرار حال کرده بی تعرض بیان  
احوال بغایت مختصر و مفید و در خطبه‌های این کتب مدح شیخ علی متقی بسیار کرده است و وی بوصیت شیخ سیاهی  
بجهت امداد طلبه است می کرد و در وقت درس نیز به حل کردن آن مشغول می بود تا دست نیز در کار باشد و وی  
وزیرالبدیع و اهل بدیع که در آن دیار بودند تقصیر نکرد و آخر هم بدست آن جامعه درس نیت و ثمانین و تسعمائة و شتاد

رسید شکر الله سیده و خواجه السعدین خیرا

شیخ عبدالسود شیخ رحمة الله

سنگ مدنی و عزیز بودند از فقها صوفیانه مدینه مطهره بدین دیار تشریف آورده و افاوه علم حدیث نبوی صلی الله  
و سلم نموده طلبه را این دیار ایشان را شیخین می گفتند خواجه عبدالشهید عبیداللهی رحمة الله علیه میفرمودند که این  
شیخین یاد از آن شیخین میدهند که ابو بکر صدیق و عمر فاروق باشند رضی الله عنهما هر کدام آیتی در علم و عمل و تقوی  
در نظر ایشان از آن مقامات شریفه بدین دیار کس نیابده و ایشان از یاران خاص و خلفا شیخ علی متقی بودند بعضی  
حکام که از جانب سلطان روم بکه معظمه می آمدند شیخ اعتقاد و بندگی بسیار داشتند شیخ از برای اکثر اصحاب خدم  
و فقرای خود وظیفه گرفتند الا ایشان او بندگی شیخ عبدالعقاب را زیرا که وجوه این مال خالی از شبهه نبود و الله شیخ رحمة الله  
قاضی عبدالسود از ولایت سند در بعضی حوادث روزگار بقصد زیارت سید کائنات صلی الله علیه و سلم و توطن در این مقامات  
بابرکات با جمعی کثیر از فرزندان داهل و عیال برآمده چندگاه در احمد آباد اقامت نمود و با شیخ علی متقی صحبت دهشت  
و بعد از وصول بمقامات شریفه در مدینه منوره توطن فرمود و در آنک مدت از عالم در گذشت و این شیخ عبدالسود  
مصاحب قاضی عبدالسود بود و نشوونمای ایشان در مدینه منوره بود و ساها داران مقامات شریفه بدین و عبادت  
گزارانیده بجهت بعضی حوادث و بواعث در حدود سنه سبع و سبعین و تسعمائة درین دیار آمدند بعد از عود چندگاه در احمد  
که حکم و وطن اصلی ایشان دهشت اقامت نمودند و در آخر هر دو بزرگ تفاوت چند سال در عین مرض که قوت حس و  
حرکت منقود بود از احمد آباد برآمده غمیتان مقامات شریفه نموده برآمدند و تا وصول بکه معظمه فرصت یافتند  
عنقریب بدار بقار حلت فرمودند رحمة الله علیه و علی مجمع عباد الله الصالحین

شیخ حسین

از یاران بندگی شیخ عبدالوهاب بود و او را در سلوک این راه رفتاری خاص و صوفی قیدی بی تکلفی و همت فرامی طایق  
 مخصوص بود میفرمودند که این شیخ حسین از قرابتیان ما بود عجایب حالتی و شگرف همتی داشت در خریدن ادنی چیز  
 مثل جوب ببول هر چه بدست آدمی بود میداد خواه منظری و خواه رویه و اصلا مقید نمی شد که حساب کند  
 بهای هر چه میفرمودند وقتی از آب زبده می گذشتیم جماعه کثیر جمع شده بودند و در درون آب بیشه شیر بود و مجال  
 عبور بر مردم تنگ آمده این شیخ حسین بدستی کار گرفت و بر دست دیگر چادر خود را پیچیده و درون بیشه درآمد  
 و شیر را که در آنجا بود پاره پاره کرد و برآمد و راه بر مردم کشاوه داد میفرمودند وقتی شخصی در جای بلند ایستاده نماز  
 میگزارد و در نیت نماز دستوس می نمود الفاظ نیت را تکرار میکرد و چنانچه وقت بر حاضران شوش ساخت این  
 شیخ حسین دستی بهتر بر سینه می زد و چنانکه درون آبی که در پایان آنجا بود میفتاد و دیگر اثری از آن وسوا  
 که در باطن او بود اصلا نمانده وقتی پیش ایشان طالب علمی احیاء العلوم می خواند و زبان او بنیابت لکننت داشت  
 و در قرأت کتاب بسیار عاجز بود و اضطراب میکرد میفرمودند بارها بخاطر میرسد که باین قاری کج خلقی کرده  
 بران نوع که شیخ حسین بآن مرد مصیبت کرده بود و موجب حال وسواس می شده اما از زمانی آید حالت <sup>تقصی</sup> می  
 آن میکرد شاید که بعد از صرف همت بتدریج اثری ظاهر شود می فرمودند که یکبارگی با ملاقات میان غیاش فرست  
 بودیم و شیخ حسین همراه ما بود میان غیاش را در شان چهارت آب و نگاه داشت ظروف آن احتیاطی تمام بود  
 که از کسی دیگر دیده نشده است و ایشان خالی از سرعت غضب بهم نبودند شیخ حسین آب از زخم بر آورد و بخورد و  
 آن ظرف صغیر را که بوی آب از زخم بر آورده بود هم بزین نهاده میان غیاش در غضب آمدند و فریاد زدند که  
 ما می نامی این ظرف پلید ساختی این سخن از ایشان گفتن و از شیخ حسین آن ظرف را بزین ندن گفت اگر پلید  
 شد شکسته بهتر میان غیاش خنده کردند و او را در کنار گفتند و هیچ نگفتند در اینجا شاید که بخاطر یکی از حاضران گذشت  
 که این کوزه شکستن از شیخ تصفیح و اسراف بود چون جایز یا شدیدی دفع خلکان او فرمودند که مذہب امام مالک است  
 که ظرف که ملوث شد طهارت آن ممکن نباشد با استعمال آن جایز نیست پس غیر از شکستن آن ظرف چه سبیل باشد

شیخ عبدالعزیز بن حسن طاهر

خلیفه میان قاضی خان مست از مشاهیر متاخرین مشایخ چشتیه بود بسیار بزرگ بود عالم بود بعلوم شریعت  
 و طریقت و حقیقت ابتدای صغر سن در عبادت و ریاضت ناشی شده تا حدیکه بر تبه سخت رسیده بود و هیچ  
 چیز او را و اوقات که در ابتدای حال التزام نموده بود تا آخر عمر فوت نشد وی در اتباع مشایخ و حفظ قواعد

و او با ایشان بگانه عصر بود و او را در تو واضح و علم و صبر و رضا و تسلیم و شفقت بر خلق و اعانت فقیران نظیر نبود  
 در زمان خود یادگار مشایخ چشت بود در دینی بوجود او سلسله ارشاد و شجاعت برپا بود وی از اهل سماع بود گویند  
 که در وقت رحلت هم بزوق و حالت رفت و ختم او بر این آیت شد سبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه مرجع  
 قدس صوره العزیز خدمت الدمیفر مودند که هرگاه مار در ایام جوانی نظر بر جمال شیخ می افتاد بی اختیار حالت بکا  
 دست میداد از جهت سینه شوق و غریبت که در صورت او مشاهده می افتاد تولد او در جوین پورست در سنه ثمان و تسعین ثمان  
 مائت یک و نیم ساله بود که همراه والد خود بدلی تشریف آورده و هشتم جمادی الاخری سنه حشر سبعین و تسعمائت وفات یافت  
 مرقد او هم در صحن خانقاه اوست فقیر در تاریخ فوت یادگفته قطعه شیخ کامل عارف دوران خود عبدالعزیزه آنکه میداد  
 اهل محاسبش با و از بهشت به هر چه از او صدق اهل اسرار عالم بود حق تعالی را اول فطرت بذات او سرشت یادگار  
 اهل چشت او بود در دوران خود به گشت از ان تاریخ نوشتن یادگار اهل چشت و آنجانب اولاد او شیخ قطب عالم است  
 عالم و فاضل صاحب اخلاق حمیده و صفات پسندیده قدم صدق و استقامت بر سجاده پدربنده او فانی بطا  
 و عبادت نامور دارد و اعظم خلفا او شیخ بی بلبه است که در میان سائر خلفا و مریدان شیخ با اتحاد و اختصاص و  
 محبت و غوث امتیاز دارد و امر و زجانشین شیخ او را میداند دیگر شیخ عبدالغنی بدوانی است که بصفت علم  
 و عمل و حال ریاضت و فقر و غرلت و سایر آداب سلوک موصوف است و در قبا شهر دلی سجدی است از عمارت  
 فیروزیه عبادت سولی تعالی مشغول است در اوضاع و احوال او آثار قوت و استقامت لایح و باریح است به

### شیخ چندحصاری

از اولاد شیخ فریدالدین شکر گنج است بزرگ بود و بنیابت کبر سن سیده و عظمی ظاهر داشت و سرعت کتابت او مجده  
 بود که آنرا حمل جزیر خارق عادت نتوان نمود در سه روز تمام قرآن مجید با اعراب می نوشت و فوارق دیگر نیز از  
 نقل میکنند او در بعضی رسائل خود از غرائب نوادر عالمی که از عوالم خداوندی بومی روی نموده نوشته است که از  
 حد هم فهم خارج است خداوند که آنرا چه تاویل کرده است چه او را برین نوشته است گویند که بعضی اولاد او بجهت استقامت  
 خلق آنها رفته و محو کرده اند و بعد از وفات او در سنه و قبرا او هم در حصار است به

### میان نجم الدین

سندی مرید شاه جیو است صد و سی سال عمر داشت پدرا و وزیر سلطان غیاث الدین سندی بود عارف  
 بود و صاحب حال و مجرد از علایق دنیای لباس بسجورت اکتفا داشت هفت ساله بود پیرا و بر او نظر کرده بود و بسجاست

کشیده گویند که در احمد آباد از وی احیاییت واقع شده بود بعد ازین قضیه از انجا غائب شد و هیچ کس از اهل آن دیار نشان او نیافت و بدین آید اکثر اوقات در مقام خواجه قطب الدین قدس سره می بود و بعد از ان از روحانیت حضرت خواجه حضرت طلبیده و بمقام امیر رفت و در اوقبات وفات یافت گویند که خواجه بزرگ معین الدین یکی از اولاد خود در خواب نمود که شاه نجم الدین در صد و وفات است او پیش حجره من جا باشد الان گوید او در آنجا

### شیخ برهان کاپلی

بنایت مشغول ریاض بود گویند که وی تصرف عالی و کشف جلی داشت و در هر ماهی هندی از وی در خلالت مشرب است بی گوشه حالتی و در وی نیست و بعضی گویند که وی اعتقاد مبرور و بد داشت و الله عالم وفات او در او اخر آنجا است

### شیخ اسلمین بهاء الدین

از اولاد شیخ فرید الدین شکر گنج است ولادت او در سنه ۷۸۷ و تسعین و شمان ماهه وی در او ان جوانی هم در لباس سپاهیان و ملازمان ریاضات و مجاهدات می کشید و بعد از ان او ان پیش از تعلق بقید تزویج خیال سفر در سر وی افتاد و در سنه احدی زلمین و شمانه برآمد و زیارت حرمین شریفین مشرف شد و در دیار عرب عجم سیر کرد و صحبتها اندوخت کارها کرد بعد از مدت های مدید بیکری که پدر و برادران ایشان از دین که وطن قدیم بود بتقریب ملازمت بعضی امرای نته در انجا سکونت نموده بودند رسید و در کوه بیکری گوشه گرفته و مشغول شد که وی مدت عمر تا ایام کبر سن بروزه طلیقی داشت در انظار بجزای سرد و مضعف مثل سرکه گفته و بعضی نباتات بارد میکرد و بهر روز آب سرد غسل میکرد و در هواسه زستان جز پیران یکتا نمی پوشید و بعد از اقامت درین مقام متاهل شد و فرزندان و اهل و عیال بهمزیست بر در ایام جمعی بطاهر احوال ایشان تیر راه یافت و عمارتها در باغها و چاهها ساخت و در مقام شیخ مشکن گشت نماز بر طبق عمل اهل حرمین در اول وقت ادا میکرد و بعضی عادات مخالف شریعت که متعارف عوام باشد تغیر داد و با طمان را ریاضت و مجاهده میفرمود و ظاهر مجلس او شاید محافل افتیاد حکام بودی یکی را پند و دیگری را جز فرمودی و اینها که بخدمتش رسیده اند و بنعت محبت و اعتقاد او منقوت اند چرخ های غریب از کشف و کرامت و تصرف ظاهر در باطن از وی نقل میکنند و بار دیگر در سنه ۸۰۰ و ستم و تسعین و شمانه بسبب بعضی پریشانها که از جانب همیون ملعون رسیده باز متوجه حرمین شده و سفر کرده و در سنه ۸۰۰ و ستم و تسعین باز قدم آورد و سلطان وقت جلال الدین محمد کبر اعلا الله شان را با وی رابطه اعتقاد و اتحاد در غایت قوت استبداد پیدا شد بفریب آنکه او را فرزند بی نمی شد توجه بشیم آورد و حتمالی او را پسران داد ایشان را هم در منزل شیخ تربیت فرمود و با شاه را چندان محبت

حق محبت

و محرمیت نسبت بخانواده شیخ در ظاهر و باطن منعقد شد که مجال در میان نماز جمیع تلوین و احوال تملین بعبادت ایشان  
مخصوص گشتند نسبت و نیم ماه مبارک رمضان سده شصت و سبعین و شصت و هفتاد و هشتاد و نود و نود و نود و نود  
و هم در روضه که بنابر آن بحضور خود نهاده بود بعد از آنکه بحکم والی وقت تمام شد بدون گشت و در واقع عمارت  
مسجد آن روضه عمارتی است که بر روی زمین مثل آن عمارت بسیار کم خواهد بود تاریخ تاسیس او ثانی المسجد الحرام  
و تاریخ اتمام خانقاه اکبر رحمه الله تعالی علیه ☞

### شیخ نظام الدین ابوسنی

مرید شیخ معروف جوپوری است که مرید مولانا اهدا و شارح کافی و هدایه است وی سالک مجذوب است حال  
صیحه دشت و سکر و تلون بر حال او غالب بود و در او آن سلوک یا ضلالت شاد و کشیده بود اشراق باطن و کشف حجاب  
در غایت ظهور دشت هر که بلا زمت شرفی رسیده است البته چیزی ازین باب مشاهده نموده می از سماع بر مین  
کردی و مریدان را نیز از آن باز تعلق بظاهر صورتی منع فرمودی و گفته باز اگر چشم نه بندند در ریاضت اغراب  
کنجکان جنگلی گیرند و اگر ریاضت فرمایند کلنگ شکار کند و در باب سماع فرمودی چرا در اخلاص باید افتاد و اگر  
تقلید کنند باید که تقلید او اهل و کلا تران کنند و با وجود آن گاهی که حالتش در گرفتگی آتش در نهاد او فتادی  
و گاهی که اجتناب کردی خون شستی و زحمت کشیدی و اکثر سخنان او از آداب طریقت و فضائل اعمال بودی  
مگر با صاحب سر خود از توحید و خالق نیز گفتی لقل است که می متصل به صادق بر آمدی و نماند که  
رو بر طریق معهود درون مسجد مصلا گسترده بودند درون خلوت که بر آمدیم بیرون ایستاد و گفت که همین همان  
بکنیم شاید که در اینجا از موزیات چیزی باشد آخر چون نگاه کردیم همچنان بوداری در گوشه مصلا پیچیده در آمده  
بود و فات وی در سینه احد و ثانی و شصت مایه ☞

### شیخ جلال قنوبی قریبی شهوبیلا

صاحب ذوق و حالت و وجد بود و در دعوت اسرار الهی نیز فقه دشت بهار خود گریسته و فریاد ما کردی و نعره از می مبارک  
در غلبه جذب و حالت تیر و وضع ظاهر کردی و بر خیز سوار شد و در کوچه های شهر گشته بسیار من بصر بودت فی زمان عثمان شصت

### شیخ جلال الدین بهانی سیری الکابلی

مرید و خلیفه شیخ عبد القدوس است از مشایخ مشایخ دقت بود عالم بود و عامل بوستقیم و شیخی کامل از اول عمر تا آخر  
بطاعت و عبادت و درس و عظم و ذکر سماع و ذوق و حالت گزرا نید سن طویل یافته بود بر حفظ آداب نوافل و



رعایت اوراد و اوقات تا آخر حیات مستقیم بود **لقل** است که اورا پس فوت کرده بود در آن چند گاه که در در  
 سعیت او داشت سماع نکرد تا آن در در بدو محبت الهی مخلص نگردد و شریک نباشد اکثر مکتوب شیخ عبد القدوس  
 بنام اوست و اول نیز مکتوبات است بر طرز مکتوبات پیرمات رحمه الله فی رابع عشر ذی الحجه سنه تسع و ثمانین و ستمائنه  
 و هو این خمس و تسعین سنه رحمه الله علیه

**شیخ اسحاق**

پیر فانی بود از جانب طمان بدلی افتاده سیاحت بسیار کرده در ریاضات شاد کشیده اکثر اوقات ساکت بود  
 سخن بکسی نگوید بنده بگزارست او رسیده بود و طریقہ التفات و عنایت دادیده و یقین سخنان بسیار کرده  
 گویند که وی می گفت که من منتظر پیری هستم محتالی او را درین کبر سن پیری عنایت کرده و بعد از ولادت  
 او نقل کرد و زوجه بود بنادر فرمود که چیزی در خانه هست بیارتا بدرکنم خادمه گفت که تراکی در خانه چیزی بود  
 تا امر و زبانشد گفت هر چه هست از اندک و بیش بیاورد و سه بر غله بود و یکدو جامه کهنه آنرا بفقیران داد بعد از آن  
 فرمود میل سماع دارم مطربی را بیارید گفتند که توجه داری که مطرب میدمی گفت رستار خود و جادری که پوشیده  
 ام میدهم درین اثنا بخانه یاری رفت که در بهانگی او سرود می گفتند بشنید و گریه و حالت بسیار کرد چون  
 حالت بی اختیاری غالب شد بخانه آوردندش قیلو که کرد بعد از ساختن برخواست و گفت که امر و زوجه جمعاً  
 غسل نکرده ام حجام ما طلبید و از باران و دواع شد بعد از آن گفت که امر و زوجه طیفه خود از قرآن بخوانده ام قرآن  
 طلبید و وظیفه بخواند و بعد از آن بخت و بیان بحق تسلیم کرد و کان ذلک تسع و ثمانین و تسع مائنه

**شیخ عبد الغفور مانو**

در علم دعوت و عمل آن کامل و صاحب نفس بود سیاحت بسیار کرده و هند و خراسان را دیده و می مرید و از  
 جد جادری خود است شیخ شمس الدین یکبارگی او را جنیان برداشتند و بکلی خود بردند و در هتاهای مدید در میان  
 جنیان بود مردم خانه را اعتقاد آنکه او بجائی سفر کرده است تعریف شهرهای جنیان در زمین آن و اوضاع و احوال  
 ایشان تفصیل کردی و زبان ایشان را نیز داشتی الا آن بتا شیر آب و بوهی دیار ایشان در صورت و مهیت او  
 پیدا بود که گویا ازین عالم نیست بسیار عمر شده بود در سنه تسع و ثمانین و ستمائنه وفات یافت و او را شیخ عبد الغفور مانو  
 از آن جهت گویند که مانو نام او بود و علم جنس انسانی را چون چندان بادی نسبت داشت که اگر شخصی نام او را بر حال نبوتی  
 و در آتش انداختی البته دنبال او کردی و در آتش افتادی بارها مشاهده کرده اند که نام مانو نوشته در چاپی انداختند

و انهم هم آن در چاه افتاده آن سفال از کجایه بیرون آوردند و شیخ اترق قبیلای است شخصی المدینه را نزد علی المرتضی برد و در طایفه  
بیشتر از و ابیان است اکثر از نسای قبیله میگویند که با یادیده شد که شخصی از زمین آورد و خانه ایشان رفت و غلبه اس که در دنیا  
که در آن در خانه بکنند و و غائب شد و گاهی در خدمت شیخ شمس الدین جامع میبودند که بچکس نیست که اینها چند مرتبه علی

مولانا درویش محمد واعظ

درویشی مرتاض مستعد و سالک عارف و بصورت و سیرت درویشان موصوف بود تمام عمر می ریاضت سلوک  
این راه گزیده ذوق بسیار و صحبت خوشگوار داشت گاهی او را بر او ادنی در کوشش و گریه در میگرفت که  
بیان آن از حد تقریر بیرون است با صل از ورا، انهر است و ساها در حرمین شریفین بفقیر ریاضت و مجاهده  
عبادت گذرانیده در زمان دولت افغانان در حدود سنه حتمین و شحاته بهندوستان آمد و صحبت اکثر شاگرد  
ایندیار دریافته اکنون در دہلی بدانچه لایق وقت درویشان باشد میگذرانید و در سنه سبع و شتمین و شحاته  
رحلت کرد قبری نزدیک چو تره شیخ برهان الدین بلخی است رحمه الله علیه

مولانا بختی

نام وی محمد است بختی تخلص در او اهل حال بسیار مفید و بیلاخط بود و در آخر توفیق الهی رفیق حال او شده  
او را بر راه فقر و ریاضت و در می سال صوم و هر دشت و ریاضت کشید در دہلی قریب مقام شیخ نظام الدین  
اولیا نیز احمد عزیز که اعظم خوانین عصر است بر او می خانقاهی بنا کرد در اینجا مشغول می بود و هم در بنام تون  
در گوشه ما و ویرانه های دہلی بسیار گشته چیزی از کشف قبور نیز از وسه نقل میکردند  
و در وقت رحلت نیز بیدار دل و با خبر رفت مولانا حسن کشمیری که جوانی عالم و فاضل بود  
و مہذب مقبول دہا و معتقد درویشان است در تاریخ وفات وی گفته است **وفات فی اسبت**  
شینجا بختی که نبودش نظیر بیشک ریب ۴ سال تا پنج آن ملک سیرت ۴ فات بختی ندر رسید عجب

و کربعضه مجاویب یلاحظہ تقدیم و تاخر شاه ابو العیوب بخاری

بسر شیخ حاجی عبدالوہاب بخاری است سکی طایف و حالتی غالب داشت در زمانیکه تحصیل علم کردی طالبان  
سبقت درس التماس کردی و اعزاز نمودی که شادانم خواهید خواند و مرا اعتماد بر فرصت وقت نیست خداداد  
که چه حالت پیش آید بر عتی هر چه تا اثر بر اکثر کتب سدا و له عبور نمود بعد از آن او را جذب به پیش آمد و از همه کارها  
بازماند نقل است که وقتی تمام روزان در خانه ایشان پخته بودند تا بہمان گرم شده مانده بود وی آمد و

هر دو پايه را بر تايپها و تاملاتي استناد و از ان اثری در پاي شريفش ظاهر نگشت لعل است روز بيار  
 پيران خود رفت و گفتم اگر نصيب است فردا نیز در ملازمت شما می رسم از انجا بخانه آمد و پیش والده رفت و پرسید  
 که ما هیچ میدانید که من یستم گفتم بابا تو سید و پد تو سید فرمود از پدر و جد که می پرسد من یستم یا نه بعد از  
 خدمت کار را پیش خود طلبید و گفتم بر صاحب خود چه نوع خواهید گریست باری بگرید همان روز یار روز

میان معروف

دیگر واسه اعلم رحلت نمود

مجدوبی بود در مقام حضرت خواجه قطب الدین در گنبد قدیمی که نزدیک بقیر شیخ برهان الدین بلخی است می بود  
 با وجود حالت سکر و جذب در علم تکمیر آیتی بود از آیات الهی در وقتی که شیر شاه قلع و دلی را ویران کرد و یحیی و شنید  
 غایب شد که هیچ نشانی از او پیدا نشد

شیخ علاء الدین مجذوب

او را شیخ علاء الدین بلاول نیز گویند او در کشف حال و اطلاع ضمایر آیتی بود از آیات الهی هر کس که بخندش رسیده  
 است البته چیزی درین باب از وی دیده در او اهل حال طالب علمی میکرد بیشتر احوال در سامانه بود و در دلی  
 نیز میان طالب علمان می بود بعد از آنکه او را حالت جذب در گرفت در اگره افتادند مدتها مجرد بود بعد از آنکه بسبب  
 ظهور کرامات و امارات مردم را بادی رجوعی افتاد و خادمان برای او خدمتگاران میجویدند و در خدمت او میگذاشتند  
 و او بصفتی طبیعت بشری میله میفرمود و از بعضی از انها ولدی نیز پیدا می آمد خدمت عمی شیخ زرق الدین قدس سره  
 میفرمودند که یکبار از جهت اخبار بعضی فرزندان که غایب بودند متردد بودم و میخواستم که برای خیریت او تصدق  
 کنم یا قرآنی بخوانم یا اسمی از اسماء الهی را در دگیرم در همین تردد پیش شیخ علاء الدین رستم تا بهر چه ایشان  
 اشارت کنند بران عمل نایم بچودی که مراد پذیر بود قرآن عظیم از همه فاضلتر است فاقروا ما یتیر من القرآن  
 می فرمودند که روزی بخندش عرضه کردم که ما را یک مشغولی فرمایند که انرا کار به بندیم فرمود شمار آتخته عشق بس  
 است حاجت بجز دیگر نیست و خدمت ابو قدس سره میفرمودند که یکبار از صحبت یاری جدا مانده بودیم و  
 بنایت اشتیاق او و شمیم و آن یار در دلی بود شبی در خواب بینم که من آن یار در خدمت شیخ علاء الدین بلاول  
 شسته ایم من دست آن یار میگیرم و پیش شیخ می آرم و می گویم که بر دست این جوان بوسه دهید شیخ می گوید که  
 شما بوسه دهید که عاشقید حقیقتی او را قبول خواهد بخشید صلح آن شب بگه تر بنده است شیخ رسیدم دیدم که  
 بر در ستاده است از دور مرابید و فریاد کرد و گفتم برودیند و برودید که شتاق شما اندو این دو کله گفتم

خیردین خیردین همان ساعت غیبت دہلی مصمم کر دیم و متوجہ شدیم کسی از جنس خدمتگار ہمارا ہنود و شخص آن آمد  
 توقیفی میبایست کرد چون اشتیاق عظیم غالب آمد مقید آن نشدیم در سر آفریح زدو آمدیم شخصی پیش آمد گفتیم نام  
 توجہیت و کجا میردی گفت نام من خیردین است دہلی میروم بنواہم کہ در خدمت باشم چون بمنزل دیگر رسیدیم شخصی  
 دیگر پیش آمد کہ بدہلی میرفت نام او نیز خیردین است سر آن لفظ خیردین کہ شیخ کر زرمودہ بود اکنون ظاہر شد آن ہر دو  
 خیردین ہمارا باشد چون بدہلی رسیدیم آن یار بسیار اظہار اشتیاق نمود و خوشحال شد تا بیچ ذنات او علماء اللہ  
 مجذوب کہ ہنصد و چہل و ہفت است

مسعود سخاسی

دیوانہ بود در دیوان شیخ نظام الدین اولیا میفرماید خواجہ زین الدین ساکن مدرسہ مغربی اورا گفت مارا  
 فائدہ بگو گفت شراب بیار خواجہ زین الدین غلام را فرستاد شراب آورد پیش دیوانہ ہنود دیوانہ گفت بر کنار آب  
 برویم آنجا بخوریم رفتند در لب آب نشستہ دیوانہ خواجہ زین الدین را گفت بر خیز ساقی شور خاست بر میگردد و میدارد  
 دیوانہ میخورد چند آنکہ مست شد گفت جامہ بکشیم در آب دیم چون از آب میروند آمد خواجہ زین الدین را گفت بر تو با  
 کہ بیخ خصلت الملاحظ کنی یکی در خانہ کشادہ داری برہر کہ ہست دوم طلق اوجہ پیش آئی در حیب و شاست نامی  
 سوم آنکہ ہرچہ بیشتر در بیخ نداری از قلیل و کثیر پیش آری چہا ہم آنکہ بار خود کسی نہی خیم آنکہ بار کسان آن دردی

شیخ حسن مجذوب

از قصہ بری بود در دہلی میر میگردد و با سلطان سکندر بودی عشق می باخت گویند کہ اورا چند بار سلطان مذکور  
 در بند خانہ ہنود و در سبت روز دیگر دیدند کہ در بازار میگرد و دوسیر میکند یکبار دیگر سلطان سکندر در محل خاص  
 نشسته بود کہ او یکایک پیدا شد فرمود این جالی خصلت ہا چون آمدہ گفت من عاشق تو ام بچہ دین تو آمدہ ام منتقل  
 پر آتش در پیش بود کہ دن یوانہ گرفت و منتقل ہنود زانی طویلین بن حال گزشت بعد از آنکہ سر بر داشت آزار آتش در دظاہر نمود

شیخ حسن بودک و ہلوی

از اولاد عینے الالی و اکابر شہر بود از اول فطرت مجذوب آمدہ و از اوضاع و اطوار این عالم غافل و فارغ افتادہ بود و  
 عجیب و غریب ہست اکثر احوال برہنہ بودی و بعضو مخصوص او کہ مردان ابا شد صلاقت ساز کردی گو یا کہ علو ز کلی  
 در دیوانہ ہنود ہرچہ از زرد جامہ پیدا شد ہمہ ابا توالاتان دہر کہ حاضر بودی بخشی می دبا وجود این حالت در ظاہر صورت  
 کہ در محافل حاضر ہنود نگران بود و وقتا کردی بعضا ز علمای وقت او داد خواب میدند کہ در خدمت سردار کائنات

علیه کمال التحیات حاضرست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم را وضو میکنند و بعضی دیگر گویند که بعضی حاجیان از آنکه آمدند و گفتند که ما او را در حرم مکه دیدیم و ایم وفات او در حدود سنه پنصد و شصت و چهار باشد و الله عالم و قهر او در بار او بدلی نزدیک و صد خواصخان است و این خواصخان از مولی شیر شاه بود و در سخاوت و صلاح از او بود و در احوال آید الوصف ارد و بسبب شهرت بلکه کثرت بر همین قدر خستار اقامت او را سلیم شاه شهید ساد در پنصد و پنجاه و شصت رحمة الله علیه

شیخ عبدالعبدالله بلوی

مرد بود مشهور بخوب صاحب حالت در بازار اقص کنان گشتی و دو سه برای هندی ساده موافق حال گفتی همراه او مردم باو بنام و با بهانیزی گشتند نقل است که روزی بیمار بود تا اهل خانه او را چند کس دست و بغل کرده بخیر انداختند بر دلیز خانه نشاندند و درون خانه باز آمدند همان لحظه دیدند که او غائب شد و اثری از وی پیدا نگشت خدمت علمی شیخ زرق الله میفرمودند که چون در گجرات رفیقیم از مردم ذکر او و دهرها او بسیار شنیدیم گفتیم وی اینجا کجا آمد و در دلی بود گفتند که اکثر احوال اینجا می بود او بدلی کجاست شیخ از قرامتبان ما بود با جد فقیر نسبت خواهر زادگی داشت هر گاه جد مراد در آن حالت سکر و جذب و دید متوجه شد گفتی که تو خویش حقیقی مانی بخلاف اگر برادران دیگر را دیدی که از شربعت و محبت بیگانه بودند اصلاً منوجه گشتی رحمة الله تعالی علیه

میان مولر

در لاهور بود از مجاذیب وقت بود نفسی گیر او جذب توی داشت خدمت حاجی محمد میفرمایند که در وقتی که ما به لاهور رفیقیم شیخ حسن بود که بسبب محبتی که با ما داشت همراه ما بود در روز در مجلس شسته بود ناگاه شیخ مونگر رسید چون نظر او بر شیخ حسن افتاد گفت تو اینجا کجا آمده و ترا بدینجا چه نعلق است همین گفتن بود و از شیخ حسن از اینجا اگر یختن اصلاً بجا نماند و از اینجا بیوقوف گریخته بدلی آمد و قرار گرفت

بابا کیور محذوب

باصل از کاپی است و ابتدای حال طریق سلوک بسیار وزریده و ستانی کرده شهبانجامه ضعیفان می گشت و در پراب می کرد آخر بر دی رسید حالت جذب و نصیب او شد و در گویا راند و ابواب فتوح بروی مفتوح گشت و دلپای اهل عالم بوئی جمع شد نقل است که وی اکثر احوال در استغراق بود مگر بعضی از حجاج طیبی او را تشک افتاد دست پیدا و بعد از چند روز چیزی از جنس خوب تناول میکرد و از لباس بستر عورتی اکتفا کرده بود و اکثر اوقات آن هم نشسته

جاها نفیس پیش او می آورد خدا و مردم می بخشید اغنیای خود کمتر راه میدوید و بدل عالم را بی دشت داد و خوارن بسیار نقل میکند و انتساب او در سلوک بسلسله شاه مدار بود بکبر سن رسیده بود و از اسرار بسیار خبر میداد و تاریخ فوت بعضی از فضلا و عصر کویر مجذوب یافته اند علیه الرحمته

**باب مجذوب**

در اجمیر بود بر در خواجہ معین الدین قدس سره افتاده بودی فرزند مالوه بود در اجمیر او را جذب الهی دست داد و نقل است از شیخ حمزه دهر سو که میگفت که چون در اول حال توبه زیارت خواجہ بزرگ معین الحق و الدین رفیق قدس سره این بابین مجذوب بردمی که در گرد او بودند گفت میامی ای مردم هر جانب نگران شدند تا که خواهد بود ناگاه از گوشه من پیدا شدم گفت اینک میان آمد چون نزدیک سیدم گفتم میان نزدیکت بسیار سیدم کناره در کمر دادم کناره را گرفت و گفت این چیست گفتیم این سلاح است سنت پیغامبر است کناره را بگذشت اندکی خرج داشتم از گره من بکشاد گفت این چیست گفتم تو شتر راه است این هم سنت پیغامبر است صلی الله علیه و سلم مراد و شانه بود دهر و شانه را بر آورد شانه سر او در زیر پتاب کرد و شانه ریش بدست من داد من باین اشارت همان زمان مخلوق شدم درین اثنا شیخ احمد مجد خبر یافت که سپرفاضی کریم الدین تارک شده آمده است مراد خانه مهران بر زمین باین مجلس حاضر بود هر یکی را با اهل مجلس نوازه میداد و هر کس از دست و تبرک بر میگرفت یکی در امیان گفت که این مهران است او را چون محروم میگزارید طبعی که پیش می بود تمام برداشت و مراد او و گفت هر کس القمه و میان را تمام طبق همین از انجا بر خاتم مردم مریان حمزه گفتن گرفتند و فتح باب من از ان روز شده نقل است که چون سلطان بهادر گجرات در زمان شهزادگی از پدر سنجیده بدیارا اجمیر آمد اول زیارت خواجہ رفت و اجمیر در ان زمان در و کافران بود و مقام خواجہ را سب ساخته بودند و جای تبار کرده سلطان بهادر در دل خود نذر کرد که اگر مرا حق بجانم بکشد با د شاه سازد آنچه صد مقام است ازین کافران بکشم میان بابین هم در انجای بود بدایه خود که شادان نام دشت فرود زد که شادان شادان تخت بلند بنه که مرغ دریائی رسیده است بهادر این قول گرفت و گشت بعد از ان چون با د شاه شد بر این ولایت معتضد عهدی که داشت و فا کرد و از کفار ان دیار انتقام کشید

**الهدین مجذوب**

وزیر نول بود صاحب نفیس اکثر اوقات در بازار نول بودی و آلان قبر او همدرا نجاست در هر جا که نشستی تا چند روز بر نخاستی و با خود در سخن بود گاهی در گریه بود و گاهی در خنده و گاهی با خود در اعراض بودی و گاهی دو تاره

زوی و پندهای افغانی گفتی زندگانه و چرکین در بر دشتی و در دست و پا آهن پوشیدی و در وقت تکلم خطاب  
 چنین گفتی خدایا خدایا بر خدایا بنشین بهر که سخن کردی همچنین گفتی ملا محمد ناز لونی میگفت که مادر من میگفت  
 که تو طفل شیر خواره بودی یکبار چنان بیمار شدی که امید حیات منقطع شد اهدین دیوانه نزدیک محل ما بگذشت بیک گل  
 کوزه داد و گفت برو این گل در فلان خانه بر آنکس گل آورد من داد و من آنرا تو نیز ساختم و در بازوی توستم  
 حق تعالی ترا صحت داد پدر تو برفت و اهدین را بنحانه خود آورد تا چیزی بخوراند اهدین گفت خدایا چیزی گرم و چیز  
 سرد و چیزی ترش و چیزی شیرین پدر تو فی الحال بر پنج بخت و شکر و جنات حاضر آورد و او خورد باز گشت گویند که در  
 بازار گنده بر پا کرده بودند دی هر که ابا پی در گنده دیدی او را خلاص کردی و پانی خود در گنده کردی و هم ملا محمد  
 میگفت که روزی من فلوس چندند کرده بودم و در طلب می برآمده در اکثر جاهاش دیدم نیاقم تا گاه در گوشه  
 شهر در مزبله دیدم که شخصی زنده بر سر کشیده افتاده است در خاطر من رسید که مرده افتاده است چون نزدیک  
 زنده رسید دانستم که زنده است سر از زنده بر آورد و گفت خدایا چرا آورده چند فلوس که به نیت او آورده  
 بودم و دادم دست از خرقه بر آورد آن فلوس از دست من رفت و گفت خدایا باز گرد اینجا مرده است رحلت  
 او در سنه ست و اربعین و تسعانه است و پانزدهم ماه شعبان شب اة نزدیک میدان صومعه صادق و تارنج و قاصد  
 او مجذوب صادق است قدس سره

شاه منصور

مجدوبی بود در دیار مند و صاحب کشف جلی و تصرف غالب لقل است که در وقتی که محمد پاپون بادشاه توجه  
 گجرات بود کس را بنحمتش فرستاد تا تفاوتی در عیناب گیرد چون آن شخص پیش او درآمد تیری از ترکش آن شخص  
 گرفت و پیرامی او را بر کند و هم در ترکش نهاد چون آن شخص بعرکه سلطانی باز آمد کیفیت حال ابا از نمود بادشاه  
 فرمود که این نشان است که ما رافع نشود و شکر بانی سامان گردد و لیکن درین اشارت است که اگر چه شکر پادشاهان  
 گردد و ابر شود و لیکن صلوات با سلامت ماند و سلامت بجای خود باز رسم حضرت شیخ عبدالوهاب میفرمودند  
 که این شاه منصور مجذوب آب ضوی شاه بهنگاری که صاحب ولایت بران پور بودند خورده بود این حالت از آنجا  
 یافته بود و میفرمودند که در ابتدا حال که غریت بر سلوک این راه داشتیم و هست بر اختیار فقر و تجرد میگذاشتیم  
 شاه منصور رفتیم تا تفاوتی و نفسی از ایشان بگیریم همین که در پیش می نشستیم پرسید تو بهاری می توانی بخت و  
 بهاکری در عرف عوام آن دیار زبان باجری را گویند و آن خاصه فقر است که بدست بپزند و بخورند باز خود گفتند

بهاگرمی پختن مشکل است بعد محنت باجری بدست آوردی و آنرا اس کردی و خمیر ساختی و بهیزم جمع کردی و آش  
 آوردی آتش می آزد و ختی در نمی گرفت ناگاه در گرفت سر در پیش روی همه سوخته شد بهگرمی پختن مشکل است همین  
 سخن بزبان هندی شکسته که ایشان داشتند مجذوبانه تکرار میکردند هر بار که ایشان این سخن می گفتند ما در دل  
 خود می گفتیم بنزیم انشاء الله تعالی بعد از آن سر برداشتم و گفتم اگر بپردازد تو اند بخت همین لفظ را بخواه شخصت بار  
 تکرار کردند هر بار که ایشان می گفتند ما را است بر اختیار فقر و تجرید تازه تر شد دیگر از پیش ایشان بر خاستیم و دنبال کار خود رفتیم

### شیخ یوسف

مجذوبی بود و لاهور محفوظ الاوقات مردی بلند قامت جسم و مهیب و معظم دستار بزرگ بر سر می بست و سر مخلوق میداد  
 صاحب کشف جلی و شراق باطن شیخ قطب عالم می گفت که روزی او را در نجاس لاهور دیدم استیاده و سخنان بلند و ابرار  
 از چند سبک و چیزها از خفیات احوال من بین گفت که غیر علام الغیوب ایران اطلاع نبود روز دیگر بقصد ملازمت از  
 رفتم تا در باب سفر تقاضا گیرم و او را در جای که می جستم نیافتم بمنزلیکه داشتم باز آدم و بیاران خود از سر گذشت ایوان  
 چیزی میگفتم ناگاه وی در آنجا رسید و رو من آورد و گفت ز بهار سفر کنی که مبارک نیست مردم اینجا می گویند که  
 شیخ امر در بعد از دوازده سال اینجا آمده است و در نیت هرگز او را عبور برین مقام واقع نشده رحمة الله تعالی

### سوپن مجذوب

دیوانه بود اهل حال و صاحب تصرف باصل از قوم کورده بود مسلمان شد و مجذوب گشت و در خدمت شیخ عذاب  
 اجددنی افتاد مدت عمرم در خدمت او بمقام خواجه قطب الدین بسر برد و روزهای بروی گذشتی که چیزی نخوردی و  
 نوشیدی و وقتها بودی که نزدیک بچند من طعام فرود برد و تمام شک آب آشامید و وقتی او را دیدند که در آنجا چونه  
 افتاده است و چونه بخورد او را گفتند که این چه بخوری این طعام نیست چکنم این بخت حرص بسیار دارد جز خاک سیرنی گردد

### ذکر بعضی از نسای صالحات بی ساره

والده شیخ نظام الدین ابو الموند بسیار بزرگ بود از متقدمین است نقل است که وقتی اساک باران شده  
 بود مردم همه عاگردند و باران نیامد شیخ نظام الدین ابو الموند رشته از دامن مادر خود بدست گرفت و گفت خداوند  
 بخواست آنکه این رشته دامن منی ضعیفه است که هرگز چشم نامحرم بونیفتاده است باران بفرست از شیخ این حرف  
 گفتن و از خدا باران فرستادن قبر او در پهلوی نمازگاه کهنه است که قبر حضرت خواجه قطب قدس سره پس پشت آن  
 واقع است رحمة الله علیها



## بی بی فاطمه سام

از صالحات و قانات و عبادات زمانه بود و ذکر او در ملفوظات شیخ نظام الدین و خلفای ایشان بسیارست میگویند  
 که سلطان المشلیخ در روضه فاطمه سام بسیار مشغول بودی شیخ فرید الدین گنج شکر فرمودی که فاطمه سام مردی است  
 که او را بر صورت زمان فرستاده اند شیخ نظام الدین فرمود که شیر از پیشه بدون آید کسی پرسد که آن شیر درست یا نادره  
 فرزندان آدم را طاعت و تقوی باید خواهد مرد باشد و خواه زن بعهده در مناقب بی بی فاطمه سام غلو فرمود که در  
 غایت صلاحیت و کبر سن شده بودن او را دیده ام پس عزیز عورتی بود او را شیخ فرید الدین و شیخ نجیب الدین  
 متوکل برادر خواندگی و خواهر خواندگی بوده است بیتهای حسب حال هر چیزی گفتمی این دو مصرع من از وی یاد دارم  
 هم عشق طلب کنی و هم جان خای به هر دو طلبی و بی میر نشود و نیز فرمود که من از بی بی فاطمه سام شنیدم که میگفت  
 از برای آنکه پاره نان و کوزه آب کسی دهند نعمتهای دینی و دنیاوی ثارا و گند که بعد هزار روزه و نماز توان  
 و در ملفوظات میر سید محمد گیسو در رازی نوید که روزی در مجلس شیخ نصیر الدین محمود سخن در فضائل بی بی فاطمه سام بود  
 فاطمه سام بعد از موت با شخصی حکایت کرد که روزی بر مهود خویش در حضرت ربالغرت میرفتم از طور ملکی در گذشتم ناگاه  
 درشته گفت کیتے باسیت چه باشد که نیک بیباک دار میگزری و من سوگند خورم که من هم آن جاشتم ام تا خود رب  
 تعالی مرا طلبد پیشتر زدم ساعتی گذشت بی خدیجه بی بی فاطمه زهرا رضی الله عنهما اندر پای ایشان افتادم  
 گفتند ای فاطمه ام زهرا چه تو کیت که خدای تعالی بطلب تو ما فرستاده است گفتم من کتیرک شما ام کدام عزت بالا  
 آن باشد که شما بطلب من بیایید اما من سوگند خورده ام فرمان شد فاطمه راست میگوید شما از میان دور شوید ای  
 الی خاست من از جا جنبیدم بحضرت گفتم خداوند در حضرت تو این چنین بی ادبان هم باشد که آیندگان حضرت  
 ترا نشناسند این سخن گفت و ای زود در میان گور خویش نشست میر سید محمد گیسو دراز کنایت از خود کرده منظر  
 کمترین خدمتگاران موعظه میداد که چنین گمان دارم که خواجگان این حکایت از خدمت خود میکرد اما برسم قدیم بلفظ  
 عنیت میفرمود و در خیر المجالس میگوید که روزی مولانا حسام الدین بخدمت شیخ نظام الدین قدس سرها آمده  
 بود فرمود مولانا حسام الدین ما امر وز ابالی را دیدیم عرضه داشت کرد کجا دیدید فرمود زیارت بی بی سام رفته  
 بودم نزد یک حظه حوضی است بگرد پیدا شد سب خیار بر سر کرده کرانه حوض فرود آورد و خیار را انبار کرد و خود  
 وضو ساخت که مرا از وضوی او تعجب آمد چون وضو تمام کرد بر خاست و دو رکعت بارحمت تمام نماز گزارد و مرا  
 از ذوق نماز او تعجب آمد بعد از آن میان آب نیت و سه بار سبب نشست بعد از آن یگان یگان خیار می نشست